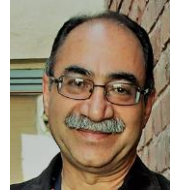


به راستی چرا حکومت بر طبل حجاب اجباری می کوبد؟

نقد مقاله‌ی «درباره‌ی مرگ مهسا و ایران» نوشته‌ی یوسف اباذری

سیامک زندرضوی



به راستی چرا حکومت بر طبل حجاب اجباری می کوبد؟

تجربه‌ی این چهار دهه گواه دیگری است بر آن که جامعه‌شناسان فقط با نقد بی‌قید و شرط خود و همکاران‌شان می‌توانند برای حضور در برپایی یک دنیای بهتر، و تحقق خواسته‌ی «زن، زندگی و آزادی» نمره‌ی قبولی بیاورند.

یوسف ابذری در یادداشت منتشر شده در سایت نقد اقتصاد سیاسی ۴.۷.۱۴۰۱ با عنوان درباره‌ی مرگ مهسا و ایران، ایده‌هایش در مورد وضعیت امروز، را خلاصه کرده است. از نظر من ایده‌های ایشان به ۱۱ گزاره و یک پرسش قابل تفکیک است: در گزاره‌ی اول، به غلیان اجتماعی در پی درگذشت مهسا اشاره می‌کند که فضایی لبالب از احساس یگانگی پدید آورده است.

در گزاره‌ی دوم، این که غلیان اجتماعی پدیده‌ای متناقض است: اندوه و شادی بیکران. در گزاره‌ی سوم، از دشواری حاکمان سخن می‌گوید که برای حفظ نظام و رها کردن مسئله‌ی حجاب باید که دست به گزینش بزنند.

در گزاره‌ی چهارم، مدعی است که در دوره‌ی هاشمی رفسنجانی اقتصاد باب روز جهان را برویچه‌های مکتب شیکاگو و شرکا به ایران آوردند و رؤسای جمهور بعد از او نیز، جملگی آن را پذیرفتند و اینکه این اقتصاد علم نیست و جهان‌بینی است که رقیب جهان بینی آنان خواهد شد. اگر به آن وفادار بمانند.

گزاره‌ی پنجم، اضافه می‌کند این اقتصاد طالب پیوستن به نظام جهانی و الزامات آن از جمله، پذیرش فرهنگ هدونیستی است که زیرجلکی مورد قبول واقع شده است و نماد آن آقازاده‌ها هستند.

گزاره‌ی ششم، تأکید می‌کند، دشمنی با آمریکا هم مانع پیوستن به این اقتصاد باب روز نشد.

در گزاره‌ی هفتم، ابذری می‌گوید مهم‌ترین ابزار فرهنگی و دشمنی با آمریکا در مرتبه‌ی نخست نقد بی‌رحمانه از حقوق فردی و حقوق بشری زنان و مردم ایران بود.

در گزاره‌ی هشتم، ایشان مدعی است فاشیسم جدید و راست افراطی مسائل فرهنگی را چنان اغراق‌آمیز جلوه می‌دهند، که مردمان نابرابری وسیع اجتماعی را فراموش کنند. مسئله‌هایی مانند پناهندگان، سقط جنین، مهاجران، مسائل ملی، نژادی و جنسیتی را عمده می‌کنند.

گزاره‌ی نهم، ادامه می‌دهد: در متن این برنامه‌ی جهانی بود که هیأت حاکمه ایران نیز کنش اجتماعی را به تنش فرهنگی بدل کرد، تا مانع پرداختن مردم به مسائل حقیقی زندگی‌شان شوند در این میان مسائل زنان به ویژه مسئله حجاب به صدر مسائل فرهنگی رانده شد و هر نوع تفاوت با فرهنگ رسمی مهر فساد خورد.

گزاره‌ی دهم، توضیح می‌دهد: تناقضات اقتصادی، معلمان و کارگران و بازنشستگان و اقوام را به روز سیاه انداخت اما حکومت کماکان بر طبل فساد حجاب و حمله به آزادی‌های فردی زنان کوبید.

در گزاره‌ی یازدهم، اباذری می‌گوید: به قول خودشان، بناست ایران را استارت‌آپ‌ها و مؤسسات دانش‌بنیان نجات دهند. و می‌افزاید: ماجرا این است که امضا کردن یا نکردن برجام و ماندن و رفتن تحریم‌ها به نفع کدام یک از این مؤسسات ذینفع است؟ کاسبان تحریم با قاطبه‌ی کاسبان دیگر روبروی هم ایستاده اند. سد راه هم، معطل هم، اباذری ادامه می‌دهد: علمای علم سیاست این وضعیت را مناسب ظهور بنیپارت می‌دانند که بناست هرکسی را با وعده‌هایی معطل کند، و می‌افزاید: شایسته ملت ایران است که به راه خود برود.

اباذری در انتها این پرسش را طرح می‌کند: آیا قادریم با امیدی در دل و توانی در دست مرگ را که همچنان بر در می‌کوبد از خانه‌مان برانیم؟
پیش‌فرض‌هایی که اباذری در این گزاره‌ها تعبیه کرده است را، زیر ذره‌بین می‌گذارم:

۱- چرا فکر می‌کند، به قول ایشان «اقتصاد باب روز» جهان رقیب جهان‌بینی حاکمان فعلی ایران است؟

که به این معنی است که اسلام سیاسی در قدرت و در عمل جهان‌بینی چنان تعریف‌شده‌ای دارد که در آن مناسبات اجتماعی متکی به کالایی‌شدن نیروی کار، از یک طرف و تمرکز سرمایه از طرف دیگر، و شکل اخیر آن (به‌ویژه شاخص، در مقررات‌زدایی از بازار کار و پولی‌کردن همه‌ی خدمات) مخالف جهان‌بینی حاکمان است. نمی‌دانم مبنای این پیش‌فرض چیست و در کجای اسلام سیاسی حاکم در ایران، مناسبات سرمایه‌دارانه نقد شده یا با آن مشکلی وجود دارد؟ چرا جامعه‌شناس انتقادی

به راستی چرا حکومت بر طبل حجاب اجباری می کوبد؟

ما، بستر شعارهای مستضعف‌پناهی را که روزبه‌روز کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر هم شده به جهان‌بینی ارتقا می‌دهد؟

جامعه‌شناسی انتقادی از کی مسئولیت آفرینش جهان‌بینی برای حاکمان را در این عرصه بر عهده گرفته است؟ (مراجعه شود به گزاره چهار)

۲- فرهنگ هدونیستی و آقازاده‌ها، زنده‌یاد سعیدی سیرجانی عمری را صرف تنظیم کتاب *وقایع / اتفاقیه* مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران *گزارشات ماموران کنسولگری انگلستان* در شهر شیراز کرد. که در آن علاوه بر توضیح جزئیات فرهنگ هدونیستی، زندگی آقازاده‌ها و پدران‌شان را در دوره‌ی ناصری و بعد از آن را در کتاب مستند کرده است. فقط می‌توانم بگویم، خوب بود پهلوی دوم به عوض به زندان انداختن منتقدان خود، این کتاب را در دسترس دانش‌آموزان آن زمان که اساتید این زمان هستند قرار می‌داد. تا تاریخ مساله روشن تر شود. (مراجعه شود به گزاره‌ی پنجم)

۳- چرا ابادری می‌گوید اسلام سیاسی در ایران با آمریکا دشمنی دارد. یکی دو روز طول کشید که پس از اشغال سفارت آمریکا (برای بار دوم توسط دانشجویان) اسلام سیاسی در قدرت به صرافت افتاد که از شعار «مرگ بر آمریکا» برای از میدان به در کردن و خلع سلاح ایدئولوژیک سازمان‌های سیاسی چپ آن زمان، استفاده کند که اتفاقاً کارساز هم افتاد و اغلب‌شان به پیاده‌نظام و کارگزار اسلام سیاسی تبدیل شدند. اسناد ارتباط اسلام سیاسی با آمریکا در مرحله‌ی انتقال قدرت و ادامه آن تا همین امروز احتمالاً برای ایشان پوشیده نیست.

پرسش این است جامعه‌شناس انتقادی ما چرا در این یادداشت از سطح و پوسته‌ی واقعیت فراتر نمی‌رود؟ (مراجعه شود به گزاره ششم)

۴- چرا نویسنده‌ی این یادداشت انتظار دارد خواننده با ایشان موافق باشد که: مهم‌ترین ابزار فرهنگی حاکمان در دشمنی با آمریکا، در مرتبه نخست، نقد بی‌رحمانه از حقوق فردی و حقوق بشری زنان و مردم ایران بود. «نقد بی‌رحمانه» ادعایی ابادری نه تنها در مرتبه نخست بلکه در مرتبه‌های دوم و سوم و چهارم هم نبوده است. بلکه تا آنجا که من به یاد دارم، نخست فرمانی عملی و کاربردی بود: «لغو قانون حمایت

از خانواده» که سن ازدواج دختران را از ۱۸ سال به ۱۳ سال کاهش داد که تا امروز هم برقرار مانده و به سوء استفاده جنسی از کودکان به اسم ازدواج منجر شده است. دوم سازمان دادن گروه‌هایی موسوم به حزب‌اللهی بود که بر سر زنان فریاد می‌زدند «یا روسری، یا توسری» و خیابان‌ها را در اختیار می‌گرفتند. سوم فرمان اجرا و نظارت بر حجاب اجباری در ادارات بود که مخالفان فرمان را اخراج می‌کردند. چهارم، پس از درهم شکستن مقاومت زنان در خیابان، که بیش از یک سال طول کشید. حجاب اجباری عمومی شد و سال‌های بعد از تحقق آن در خیابان، به قانون تبدیل گردید.

(مراجعه شود به گزاره هفتم)

۵- چرا اباذری می‌کوشد این ادعا را درباره‌ی ایران قابل قبول جلوه دهد. آنجا که می‌نویسد: فاشیسم جدید و راست افراطی مسائل فرهنگی را چنان اغراق‌آمیز جلوه می‌دهند، که مردمان نابرابری وسیع اجتماعی را فراموش کنند. مانند مسئله‌ی پناهندگان، سقط جنین، مهاجران، مسائل ملی، نژادی و جنسیتی.

اما تجربه‌ی من از آن سال‌ها چیز دیگری را به یاد می‌آورد. در ایران پس از انقلاب، حداقل در مورد مخالفت با برابری حقوقی زنان با مردان و حق انتخاب پوشش توسط زنان، راست و چپ هریک با توجیحات خاص خودشان هم‌آواز بودند. راست توجیه دینی می‌آورد و چپ به توجیه احترام به سنت و فرهنگ خلق متوسل می‌شد. پس بنا به استدلال ایشان، معدود محافل و جریان‌هایی که مدافع برابری حقوقی زنان با مردان بودند و در این راه می‌کوشیدند، همگی در مجموعه کسانی بودند که تلاش می‌کردند: «مردمان نابرابری وسیع اجتماعی را فراموش کنند»؟

آیا همین بی‌حقوقی عریان بخشی از آن نابرابری نبود؟

از نگاه من در حقیقت اعضای یک خانواده‌ی گسترده سیاسی، همگی پرورده‌ی پدرسالاری کهن، در سال ۱۳۵۷ به قدرت سیاسی نزدیک شدند. که در سمت چپ‌شان، فداییان خلق، مجاهدین خلق، و در سمت راست آن رهبران اسلام سیاسی بودند. که با همه‌ی اختلاف‌های‌شان همگی بر یک اصل اتفاق نظر داشتند: مسائل زنان از جمله برابری حقوقی آنان با مردان و انتخاب نوع پوشش و سبک زندگی در امر انقلاب و پیش بردن آن از هیچ اولویتی برخوردار نبود.

به راستی چرا حکومت بر طبل حجاب اجباری می‌کوبد؟

احتمال می‌دهم چپ‌دانشگاهی امروز، حداقل در عرصه‌ی جامعه‌شناسی، به درجه‌ای، به لحاظ نظری بر همان میثاق چهل‌وچند سال پیش خود استوار مانده است و همزمان از نقد جدی هم بیزار است و آن را مصداق خودزنی، در شرایط خطیر می‌داند. شاهد و مثال من، تأخیر انجمن جامعه‌شناسی ایران در واکنش به خیزش اجتماعی این هفته‌ها حول شعار «زن، زندگی آزادی» است. زمان انتشار و محتوای بیانیه‌ی انجمن خودمان و یادداشت‌های ماه منتشر شده بعد از انتشار بیانیه به درجه‌ای گویای این امر است.

علاوه بر آن، ایده‌های اباذری هم در متن یادداشت مورد اشاره، به درجه‌ای نشان‌دهنده‌ی همین مسأله است. (مراجعه شود به گزاره هشتم)

۶- نویسنده ادامه می‌دهد: در متن این برنامه‌ی جهانیست که حاکمیت در ایران حجاب را در صدر مسائل فرهنگی خود قرار داد.

نظر من این است، چنانکه اشاره شد، حاکمیت در ایران از ابتدای ورود به قدرت با اتکا به همراهی بخش بزرگی از نیروهای چپ و برای به عقب راندن جامعه و به‌ویژه زنان تحصیل‌کرده، حجاب را با شعار «یا روسری یا توسری» در برنامه‌ی خود قرار داد و از نظر من ارتباط دادن آن به برنامه‌ی جهانی راست افراطی، معقول به نظر نمی‌رسد. این گزاره از طرف دیگر دلیلی است که چرا جامعه‌شناسی انتقادی حتی امروز هم از فهم جنبش در جریان به لحاظ نظری دودلی و تردید نشان می‌دهد. (مراجعه شود به گزاره‌ی نهم)

۷- اباذری می‌نویسد: تناقضات اقتصادی، معلمان و کارگران و بازنشستگان و اقوام را به روز سیاه انداخت اما حکومت کماکان بر طبل فساد حجاب و حمله به آزادی‌های فردی زنان کوبید.

اگر این گزاره را به شکل وارونه بخوانیم اصل مسئله از منظر اباذری روشن می‌شود: اگر حکومت بر طبل فساد حجاب و حمله به آزادی‌های فردی زنان نمی‌کوبید قادر بود تناقضات را ببیند و رفع کند. به نظر من بهتر نیست استدلال کنیم که، چون قادر به حل تناقضات مذکور نیست از سر ناچاری و برای عقب راندن شهروندان تعرض به زنان

را، به بهانه‌ی حجاب آغاز کرده است؟ پرسش مهم اما این است که این تعرض کی و کجا تعطیل بوده است؟ (مراجعه شود به گزاره‌ی دهم)

۸- ابادری می‌گوید: به قول خودشان (حاکمیت)، بناست ایران را استارت‌آپ‌ها و مؤسسات دانش‌بنیان نجات دهند. او می‌افزاید: ماجرا این است که امضا کردن یا نکردن برجام و ماندن و رفتن تحریم‌ها به نفع کدام یک از این مؤسسات ذی‌نفع است.

به عبارت دیگر می‌گوید، درست است حاکمیت دوطرفه است اما دارای برنامه‌ای روشن با هدف سازمان دادن تولید برپایه‌ی دانش است فقط مسئله این است که کدام یک از دو طرف ماجرا در ساختار قدرت دست بالا را به دست آورند و این اقتصاد دانش‌بنیان در بستر غرب آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا یا همین اقتصاد دانش‌بنیان در بستر شرق، روسیه و چین شکل داده خواهد شد: کاسبان تحریم با قاطبه کاسبان دیگر، روبروی هم ایستاده اند. سد راه هم، معطل هم. (مراجعه شود به گزاره‌ی یازدهم)

ابادری می‌افزاید: علمای علم سیاست این وضعیت را مناسب ظهور بناپارت می‌دانند که بناست هرکسی را با وعده‌های معطل کند، و می‌افزاید: شایسته‌ی ملت ایران است که به راه خود برود.

احتمالاً منظور نویسنده این بوده است که پدیده سه وجه دارد. که شامل دو گروه در حاکمیت در کشاکش با یکدیگر و متحد در مقابل شهروندان، و سوم شهروندان که بیش از آن‌که آگاه به حقوق و منافع خود متشکل در تشکل‌های خاص و مورد علاقه خودشان باشند گرفتار پدیده‌های بنیادی‌تری هستند که در پرسش ایشان خود را نشان می‌دهد.

آیا قادریم با امیدی در دل و توانی در دست مرگ را که همچنان بر در می‌کوبد از خانمان برانیم؟ باید کمی منتظر ماند و دید.